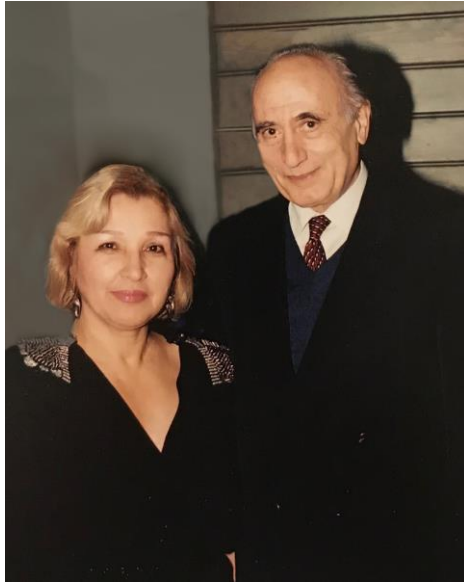


منیر طه

برای استاد عزیز و ارجمندم دکتر احسان یارشاطر



تأسفی سنگین، تأملی مهراگین

این عادت من است که آنچه می‌نویسم پس از اتمام، در حال و شتاب زده به دست باد صبا ره‌ایش نمی‌کنم مجال نفس کشیدنش می‌دهم، وقت به وقت به گردش می‌گردم و گرد از چهره‌اش بر می‌گیرم. این پرندهٔ پرکشیده از قفس سینه را آنقدر پرواز نمی‌دهم تا بال‌های شکننده و نازکش نیرومند و آمادهٔ اوج گرفتن گردد. اما این نوشته، این نوشته که امروز می‌خوانید از گونهٔ دیگری بود حسرت و اندوهی گران به دوش می‌کشید نیرو و توانی را می‌طلبید تا بتواند آن را از دوش برگیرد که در توان من نبود. آنچنان به مکرر در مکرر خواندنش و جایجایی کلماتش وابسته بودم که نمی‌خواستم و نمی‌توانستم از خود ره‌ایش کنم و اینک هم به سختی می‌توانم. این است که آن را دیر می‌خوانید.

کاش در گیر و دارِ معجزه‌ها

می‌نشستم به بال اسب مراد

می‌شکستم سکوتِ پنجره را

می‌نشاندم تو را به سینهٔ باد

آسمان را چراغ می‌بستم
در رهت می‌فشاندم عطر و گلاب
ماه می‌گشتی و به دور سرت
می‌زدم دُور همچنان مهتاب

شادیت را که باز آمده‌ای
می‌سرودم سرود فردا را
پیش پایت نثار می‌کردم
جاودانه دم مسیحا را

این چهار پاره را در این برنامه خواندم :

تصویرهای کوچک از چهره‌های بزرگ

بنیاد رودکی برگزار می‌کند
اهدای جایزه جهانی احسان یارشاطر
به استاد دکتر جلال خالقی مطلق، پژوهشگر بلند پایه
شاهنامه

زمان: یکشنبه دوازدهم سپتامبر ۲۰۰۴ - پنج بعداز ظهر
مکان: MacMillan Space Center, Auditorium,
(در ساختمان Vancouver Museum)
1100 Chestnut Street. Vancouver, BC



لوحه کریستال، نشان نقره دانشنامه ایرانیکا در مرکز آن. طرح و ساخت: پری آزرم معتمدی

رنج سفر را احتمال کرده، همچون سال‌های گذشته از ۱۹۸۸ برنامه‌های بنیاد رودکی را با حضورش ارج داده بود. لرزش دست‌هایش را با نیرو و توان آفرین برانگیز مهار می‌کرد و سخنش همچنان نرم و روان بود.

این چهارپاره را در این برنامه خواندم و به راستی آرزو داشتم به سینه‌بادش بنشانم و رنج آمد و رفت را بر او روا ندارم که بسیار از او آموخته بودم و در سینه‌مشتاقم اندوخته. دلم می‌خواست تندرستی خود را باز یابد و باشد و باشد و باشد. اما کدام آرزو برآورده شد که این هم بشود.

به وقت دانشجویی در کلاس درس معانی بیان، سخن از آب حیات و افسانه‌های دگرگونه خضر و چشمه کوثر به میان آمد. تا آنجا که به خاطر دارم استاد بزرگوار جلال همایی سؤال و جواب‌ها را اینچنین خاتمه دادند: «مردم دنیا دو زندگی دارند ۱ - زندگی مادی یا جسمانی که آدمی روزی به دنیا می‌آید و زندگی می‌کند و سالخورده می‌شود. ۲ - بعضی از این افراد هم هستند که خود یک زندگی معنوی هم دارند که این زندگی در حیات خودشان شروع می‌شود و بعد از مرگشان با تناسب قابلیت‌هایی که داشتند ادامه پیدا می‌کند و همواره پایدار و نامدار می‌مانند و نیستی را بر نمی‌تابند. **این آب حیات است** و به تأکید آب حیات این است نه آن افسانه‌ها و ساخته پرداخته‌ها.»

و احسان یار شاطر خود، آب حیات است که هر کس جرعه‌ای از آن نوشید چشمه‌ای، جویباری و رودی شد به تناسب قابلیت.

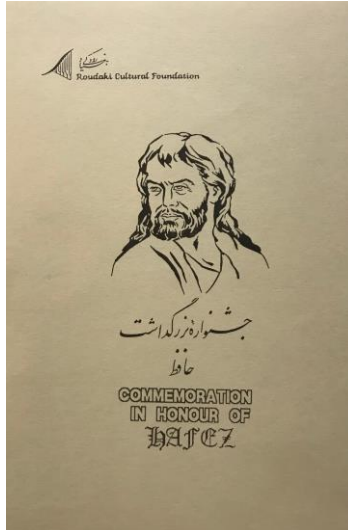
به وقتی که من دانشجوی دانشکده ادبیات (گل و بلبل) بودم در دوره دکتری فارسی باستان و خط میخی تدریس می‌کرد استادی جوان و تازه از انگلیس برگشته. شاگردش بودم و کلاسش انضباط خاصی داشت و می‌توانم بگویم تنها کلاسی بود که کسی جرأت و جسارت وقت تلف کردن نداشت چشم و گوش بر کلامش داشتن شوخی بردار نبود می‌گفت و می‌نوشت و از دانشجو می‌خواست که آن را بازپس دهد و بر تخته سیاه بنویسد. برای سر و گوش آب دادن گاهی به دفتر راهنمای کتاب هم می‌رفتم و گاه مستشرقین جوانش را راهنما بودم.

وقتی از سوی وزارت فرهنگ به اداره رایزنی ایران و ایتالیا به رم رفتم یکی دو بار آنجا آمد و مرا که به خواست استاد پورداوود بر سر یادگیری زبان لاتین بودم به سوی ادبیات ایتالیایی راهنما شد می‌گفت لاتین زبانی است دامنه دار و سنگین که عمری طولانی می‌خواهد برای تکاملش و این در ذوق و حوصله تو

نمی‌گنجد این شد که روز از نو روزی از نو دوباره دانشجوی دانشکده ادبیات و فلسفه دانشگاه رم شدم و سر و کارم با متون غول پیکری افتاد که زبانش را از صفر باید می‌آموختم.

زمان گذشت و متجربق فلک سنگِ فتنه باران شد. گروهی را سر شکست و گروهی را به دور فلک پرتاب. یکی دو سال اول به سر در گمی کوچِ غربیانه و ترمیمِ غمِ آشیانه گذشت تا بدانجا رسیدم که وطنِ مستی کوه و دشت و دریا نیست. وطنِ من همین زبان شیرین و شیوای من است که بزرگ مردی چون فردوسی کاخ بلندش را برافکند و نامداران و بی‌هماندانی چون نظامی، مولوی، خیام، سعدی و حافظ بر سر در این کاخ درخشیدند. گردِ این کاخ باید گردید و گرد از رخسارش زدود و سرود بزرگانش را در هر کجا سرود. پس بنیاد رودکی را در سال ۱۹۸۸ به ثبت رساندم و در همان سال که یونسکو سالگرد حافظ را آگاهی داده بود، جشنواره حافظ را اعلام و استاد عزیزم را برای گشایش نخستین برنامه بنیاد رودکی دعوت کردم.

این برنامه در Centennial theatre Center به گنجایش هفتصد نفر برگزار شد.



در روند و ادامه کار بنیاد رودکی به منظور تجلیل و سپاسگزاری از زحمات **استاد دکتر احسان یارشاطر** در ارتقاء و حفظ فرهنگ ایران، نمایندگی دانشنامه ایرانیکا را در شهر ونکوور به عهده گرفتیم و بنیاد رودکی در دسامبر

۱۹۹۴ جایزه‌ای را بنام ایشان طرح و اعلام کرد. این جایزه جهانی برای سپاس و قدردانی از کوشش و خدمات فرهنگی به پژوهشگران، شاعران، هنرمندان و دانشجویان که کارشان در زمینه ایران شناسی است تعلق می‌گیرد.

نخستین **جایزه جهانی احسان یارشاطر** در اپریل ۱۹۹۷ به دکتر ذبیح‌الله صفا استاد بلند پایه دانشگاه تهران، پژوهنده و نویسنده تاریخ شش جلدی ادبیات فارسی اهدا شد و آخرین به دکتر جلال خالقی مطلق پژوهشگر نستوه شاهنامه. آخرین سفر دکتر یارشاطر به ونکوور و پیشرفت بیماریش.

سالن شکوه دیگری داشت شاهنامه بود و خاک ایران. **بنیاد رودکی** در هجدهمین سال تأسیس خود، یکشنبه دوازدهم سپتامبر ۲۰۰۴ چهلمین برنامه سلسله سخنرانی‌های «**تصویرهای کوچک از چهره های بزرگ**» را برگزار می‌کرد. در این برنامه ویژه **جایزه جهانی احسان یارشاطر** به استاد بلند پایه **دکتر جلال خالقی مطلق** که پژوهش در شاهنامه را برای فراهم آوردن متنی استوار و نزدیک‌تر به سخن فردوسی، هدف زندگی علمی و همّت عمر سپید خود قرار داده اهدا گردید. این ضیافت در تالار سخنرانی **Space Center Vancouver Museum** بدین ترتیب برگزار شد: موسیقی سرود ای ایران، با اجرا و سرآغازی جدید از رامین درویان و صدای توانمندش که می‌گوید: **سرزمین من، پاره‌ای از تو را در این سوی دشت خاوران ساختم**، همراه با نمایش تصویر نقشه ایران و اهتزاز و گردش مداوم پرچم ایران گرد تصویر.

نمایش بخش کوتاهی از فیلم هزاره شاهنامه که در سال ۱۹۸۹ از سوی یونسکو اعلام و به کوشش بنیاد رودکی در شهر ونکوور و با حضور دکتر احسان یارشاطر، برنامه گزاری شده بود.

قطعه **سرزمین من** شعر و آهنگ از منیر طه توسط **تالین اوهانیان** خوانده شد. تالین سوپرانوی جوان و خوبروی تالار رودکی و رادیو تلویزیون ایران بوده است. اوج و ارتفاع صدای تالین تا بدانجا می‌رود که گویی می‌خواهد سقف سنگین را بشکافد و هر آن مانع و رادع را از فرا راه نفسش بردارد. برش و کشش صدای تالین را همیار جوانش **رامین جمال پور** همراهی می‌کرد. **رامین جمال پور** رهبر گروه گر و پیانیست ارکستر سنفونیک تالار رودکی و رادیو تلویزیون ایران بوده است.

سرزمین من بازگشاینده «**تصویرهای کوچک از چهره‌های بزرگ**» بوده و به کرات با شرکت **Vivaldi Chamber Choir** اجرا شده است.

منیر طه پس از خوش‌آمد با قدردانی از پشتیبانی هم‌میهنان مقیم اروپا، امریکا و کانادا، از یاری و همراهی ویژه ارباب رستم زرتشتی در فراهم آمدن و برگزاری این برنامه سپاسگزاری کرد و کم‌گرفتن شاهنامه را در دبستان، دبیرستان و همچنین در دانشگاه نسبت به متون دیگر به پرسش گرفت.

ارباب رستم زرتشتی، نخستین بنیانگذار شاهنامه‌خوانی در برون مرز، از توجه دکتر احسان یارشاطر و همت دکتر جلال خالقی مطلق در مقام شاهنامه و همچنین کوشش بنیاد رودکی در بزرگداشت دانشمندان و گسترش و پابندگی فرهنگ و ادب ایران، به زبان دل‌قدردانی کرد.

دکتر احسان یارشاطر پیش از اهدای لوحه جایزه با همان بیان نرم و ملاحظت‌بار خود، نخست توجه و حمایت ارباب رستم زرتشتی را به ادب و فرهنگ ایران بویژه مقام شاهنامه تقدیر و گفت آقای زرتشتی نه تنها شاهنامه می‌خواند که شاهنامه تنفس می‌کند و شاهنامه خواب می‌بیند. استاد یارشاطر سپس به سی و چهار سال کار سترگ دکتر جلال خالقی مطلق در تصحیح شاهنامه و کوشش در به انجام بردن این مهم و همت خستگی‌ناپذیر و نستوه ایشان پرداخت و والایی و بالایی مقام علمی و ایثار وقت و زندگی مادی و معنوی استاد را محترم و گرامی داشت.

استاد بزرگوار سخنان خود را اینگونه پایان داد: جای بسی شادمانی و بسیار بجاست که مراسم اهدای این جایزه در شهر ونکوور، از سوی بنیاد رودکی فراهم آمده است زیرا چنانکه در فیلم هم دیدیم، وقتی یونسکو سال ۱۹۸۹ را سال هزاره فردوسی اعلام کرد، تنها بنیاد رودکی بود که در شهر ونکوور با گردهم‌آیی بزرگی هزاره شاهنامه را برقرار و منعکس کرد و همچنین باز در این شهر است که به همت و عشق آقای زرتشتی شاهنامه‌خوانی ادامه یافته است. هرگز ندیدم و نشنیدم در سخن خود کلمه‌ای خارجی بگنجانم در حالی که بیش از سه چهارم عمر خود را در خارج از ایران، انگلیس و امریکا گذرانده و سر و کارش با این زبان بود. کاربرد کلمات انگلیسی در فارسی را بر نمی‌تافت و مقاله‌ای نوشت با عنوان **زبان نوظهور فارسی** که در فصلنامه ره‌آورد منتشر شد. ولی غیرت و همت پاسداری از زبان و فرهنگ یک سرزمین باور و توانی می‌طلبد که گرد شهر گشتنش جز وقت تلف کردن نیست. آمیختگی کلمات انگلیسی در فارسی در جامعه امروز ما نشانگر نوعی خودنمایی و بسیاری شده است که پیر و جوان را از آن گریز و گزیر نیست. نمونه‌ای از این مضحکه: اگر شما available هستید من timo جور می‌کنم تا همدیگر رُ meet کنیم. این بیماری واگیر که دیگر نمی‌شود گفت نوظهور رسانه‌های صوتی و دیداری را هم که مسئولیت راهنمایی شونده و بیننده را

دارند گرفتار کرده است. سالیانی پیش در بارهٔ این مهم نوشته بودم و در نتیجه‌گیری امروز می‌توانم بگویم لاقلاً میان سالان و کهن سالان می‌تواند از این مضحکه بپرهیزند و حرمت موی سپید و کمر خمیده را پاس دارند و جوانان خود را راهنما گردند.

پس از اهدای جایزه و پانزده دقیقه پذیرایی و معارفه، منیر طه شعر **آفرین استاد** را که به وزن و سبک شاهنامه سروده بود خواند و از حاضرین در مجلس خواست که به احترام و بزرگداشت استاد جلال خالقی مطلق بپا خیزند و دو بیت آخر سروده را با او تکرار و همراهی کنند:

به استادِ توسش هزار آفرین

به هر پای بوسش هزار آفرین

به فردوسیش، خالقِ مطلقش

هزاران هزار آفرین برحقش

استاد جلال خالقی مطلق، پس از سپاسگزاری از همهٔ حاضرین و کوشندگان برپایی این گردهم‌آیی فرهنگی، به بخشی از سرگذشت تصحیح شاهنامه و چگونگی فراهم آوردن میکروفیلم از کتابخانه‌های شرق و غرب و مشکلات از نوع شرقیش پرداخت تا بدانجا که پس از پرداخت هزینهٔ سنگین میکروفیلم‌ها هرگز به دست ایشان نمی‌رسیده است. دکتر خالقی مطلق در توضیح و توجیه بیش از سی و چهار سال صرف وقت در تصحیح شاهنامه، به دلتنگی و پرسش دو فرزندش اشاره کرد که در آرزوی توجه و ملاحظت پدر به بردباری و سکوت گذرانده‌اند و گفت به راستی من بزرگ شدن فرزندانم را ندیدم. کلامش می‌لرزید و اشک در چشم‌های مهربان و آرزومندش حلقه زده بود و من این سرشک فرو نریخته را بار دیگر، در آخرین لحظهٔ خداحافظی که و نکوور را به قصد آلمان ترک می‌کرد در همان چشم‌ها دیدم.

ضیافت اهدای جایزه با آوازهای محلی و اجرای دو قطعه از شعر حافظ با صدای تالین اوهانیان و همراهی رامین جمال پور، شادمانه به پایان رسید.

سخن آخر اینکه این نماد همواره در کوشش و کار که نیروی زندگی و عمر درازش را در پای دانشنامهٔ ایرانیکا ریخته، تا آخرین دمی که انگشتان لرزانش می‌توانست قلم را بر کاغذ بیفشرد و دفتری ورق زند در اتاقی کوچک که دفتر کارش بود به نوشتن، مطالعه و رسیدگی به چگونگی پیشرفت دانشنامه می‌پرداخت، این استقامت را در هر مکالمهٔ تلفنی برای پیش‌برد و پایداری بنیاد رودکی به من هم منتقل می‌کرد و می‌دانست که علاوه بر مشکل مالی برای برگزاری برنامه‌ها با مشکلات اجتماعی، اخلاقی هم دست و پنجه نرم می‌کنم. من توانستم بنیاد را تا به امروز بکشانم زیرا که پای دویدم از کار افتاد و

ایهالناس نفسی راحت کشیدند و مهمانی‌ها و سورچرانی‌ها به وقت برنامه‌های
بنیاد رودکی فروکش کرد و هزینه تنگ نظری و اخلاص‌گری صرفه‌جویی شد.



دکتر جلال خالقی مطلق، منیر طه، دکتر احسان یارشاطر و ارباب رستم زرتشتی
حدیث مهرش در اینجا پایان نمی‌پذیرد باز هم برایش خواهم نوشت. حرمش
را پایدار و یادش را گرامی و ماندگار خواهم داشت.
ونکوور، سپتامبر ۲۰۱۸